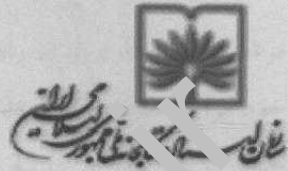


گاه‌شماری
در فرهنگ تبری کلارستانی

مؤلف: تریا ابراهیمی





- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : توپا ابراهیمی، مومن، ۱۳۳۷ -
د شماری در فرهنگ تبری کلارستانی / مومن توپا ابراهیمی؛
مقدمه: سام دلیری
مشخصات نشر : تهران: ناشر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۳۷۲ ص. : م. (رگی)، جدول (بخشی رنگی).
شابک : ۹۴۲۸-۴۱-۱
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۶۷.
موضوع : گاه شماری ایرانی — مازندران
موضوع : Chahmalygy, Iranian -- Mazandaran
موضوع : ورزش — ایران — مازندران
موضوع : Sports-- Iran -- Mazandaran
موضوع : کلارستان
شناسه افزوده : سام دلیری، ایرج، ۱۳۴۴ -، مقدمه نویس
رده بندی کنگره : CE۳/ت۹ گ ۲۴ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی : ۵۲۹/۰۹۵۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۷۵۶۵۴



گاه‌شماری در فرسک تبری کلارستانی

مومن توپا ابراهیمی

امور کامپیوتری: واحد تولید انتشارات ماه گ

نمونه‌خوان اولیه: زهرا راه‌گل

عکاس و طراح جلد: آرش توپا ابراهیمی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۹۵

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-8428-41-1

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۲۸-۴۱-۱

حق چاپ برای مولف محفوظ است

تماس: ۰۹۱۱۶۷۴۵۴۰۱

صفحه	عنوان
۱۱	پیش سخن
۱۴	پیشگفتار
	گفتار نخست
۲۲	بخش اول: ماه‌های تبری کلارستاقی
۲۲	اسامی ماه‌های معادل بهار خورشیدی
۲۴	اسامی ماه‌های معادل تابستان خورشیدی
۲۴	اسامی ماه‌های معادل پاییز خورشیدی
۲۵	اسامی ماه‌های معادل زمستان خورشیدی
۲۹	پتک نه بر ماه به بر
۳۵	بخش دوم: پیش‌بینی وضع هوا (به روش دیرینه در کلارستاق)
۳۹	الف - پیش‌بینی باران
۴۰	ب - بادها
۴۳	بخش سوم: غارهای کلارستاق اعجاز نهفته در دل مادر زمین
۴۵	کرین‌های دهستان کوهستان
	گفتار دوم
۵۴	بخش اول: رخصت، پهلوان! (ورزش و بازی در کلارستاق)
۵۵	رسوم و فنون
۵۵	الف - رسوم
۵۹	ب - فنون کشتی
۶۰	بخش دوم: میس میسه کشتی (کشتی مشتا مشتی)
۶۱	بخش سوم: کشتی واژگان
۶۳	بخش چهارم: معرفی مختصر تعدادی از پهلوانان کشتی محلی کلارستاق
۷۶	بخش پنجم: کشتی سالی آزاد و فرنگی
۷۶	اسامی کشتی‌گیران آغازین چالوس

۷۶	محل برگزاری کشتی و سالن تمرین
۷۷	گردش کار کشتی
۸۰	کشتی گیران صاحب عنوان در رده ملی
۸۰	کشتی چالوس در سالهای اخیر
۸۱	کشتی گیران چالوس در رده ملی
۸۶	بخش ششم: آشنایی با بازی های محلی کلارستانی «کایی گرن»
۹۳	ورزش باستانی
۱۰۳	بخش هفت: انجمن های ورزشی
۱۰۴	اعضای انجمن از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۳۹۵
	گفتار سوم
۱۰۸	بخش اول: تاریخچه فوتبال شهرستان چالوس
۱۱۲	تیم بانک ملی
۱۱۵	تیم بازرگانان چالوس
۱۱۷	بخش دوم فوتبال در نواحی روستاها و محلات
۱۱۷	تیم فوتبال آرش
۱۲۵	تاریخچه فوتسال چالوس
۱۲۵	ورزش در مرزن آباد
۱۲۸	ورزش در منطقه هجیرود
۱۳۲	بخش سوم: تاریخچه بسکتبال شهرستان چالوس
۱۳۳	تاریخچه والیبال شهرستان چالوس
۱۳۹	کونگفو توآ در چالوس
۱۴۳	هیئت ورزش های رزمی شهرستان چالوس
۱۴۵	بخش چهارم: پهلوانان جاودانگان زمین
	گفتار چهارم
۱۵۸	بخش اول: مهمترین اتفاقات تاریخی معاصر کلارستاق
۱۷۱	بخش دوم: سالار زنان کلارستاق

بخش سوم: راه‌های مهم و قدیمی کلارستاق ۱۸۱

گفتار پنجم

بخش اول: هنر و ادبیات شبانی ۱۹۰

بخش دوم: اسطوره و افسانه ۱۹۷

بخش سوم: معروف‌ترین دام‌بنه‌های کلارستاق ۲۰۴

دام‌بنه‌های کلارستاق از غرب سردآبرود تا شرق چالوس‌رود ۲۰۷

دام‌بنه‌های سمت شرق سردآبرود: ۲۰۸

مراعات تابستانه واقع در نواحی کوهستانی ۲۱۰

همیار در برش سنتی دامداری ۲۱۰

بخش چهارم: موسیقی کلارستاق ۲۱۳

گفتار ششم

برنج برکت سفره کلارستاق ۲۲۷

منابع و مآخذ ۲۲۵

گاهشمار تبری کلارستاقی ۲۴۱

پیش سخن

یسک جهان آواز دارم، هم‌رهی ساز نیست

بربطی اینجا شود با نای من همساز، نیست

اگر عمر گران‌مایه را روزی چند صرف مسافرت به روستاهای دور و نزدیک دامنه البرز کنیم علی‌رغم هجوم فرهنگ وارداتی که از نوار مرزها را پرواز کنان در می‌نوردند و مزرع سرسبز آداب و رسوم و سنت‌ها را اعم : بد خواب می‌چرند و زمین عریان باقی می‌گذارند، در مقابل، هیئت شکوهمند مقاومت سرسختانه و بی‌مان مردم عادی را در پاسداری از سنت‌های خود خواهیم دید که در تلاشی آرام، بی‌ادعا، پیگیر رلی وقفه و مدام، در پالایش این سنت‌ها و تفکیک درست از نادرست جَد و جهد می‌ورزند.

به یاد داریم دوران کودکی و نوجوانی را، آنگاه که عطر خون جوانی که از سبزی‌های خودروی دامنه‌ها جمع‌آوری شده بود، در خانه می‌پیچید و ما می‌دانستیم مادرم به شو است، مادرم‌ای که پس از یازده بار تکرار به نوروز ختم می‌شد و بدین گونه جان و دمان را با حال و هوای شادی‌بخش و آموزنده اجتماعی از زن و مرد ساده و زحمتکش و بی‌ریا و پرتلاش زنده می‌کردیم.

بی‌تردید در این سفر کوتاه دوباره نیرو خواهیم گرفت و از مردم بی‌آلایش و بی‌ادعا خواهیم آموخت که چگونه می‌توان در برابر هجوم اندیشه‌های ناسالم بیگانه ایستاد، مقاومت کرد و به راز اصالت و شکست‌ناپذیری حق و عدالت پی برد. کهن بوم و بر جاودانه ما را گاه

«سرزمین گل و بلبل» زمانی «گاهواره شعر و ادب» یا «افسانه و اسطوره» و گاهی نیز «پاکی و عرفان» و ... دانسته‌اند. این همه به جای خود نکوست اما آنگاه که پای مقاومت و پایداری عمومی برای حفظ سنت‌های خوب مردم به میان می‌آید شاید آن صفات پیش گفته در لایه‌های بعدی رخ نشان دهند و نکوترین آن جشن‌هایی باشند که کوچک و بزرگ از «مادرمه» در آغاز هر ماه گرفته تا «تیرماسیزه» و «گل چارشنباک»، جشن «داوش روز»، سیره کشین، بره کشین، کپا سری و ... در کنار جشن‌های ملی و مذهبی همچنان پایداری نشان می‌دهند.

چه افتخارآمیز است زیستن در میان مردمی که با شکیبایی و خونسردی، سختی‌ها و دردها را تحمل می‌کنند، رادمای مقاومت درمقابل هرگونه بیداد فرهنگی را از هر کجای جهان که آمده باشد می‌ازیند، گل‌های معطر مرغزارانش را می‌بوند اما خارهایش را بر ساقه‌ها و جسم و جان هر نوگلی که فروخته شده باشد می‌زدایند و فرو می‌کشند تا همچنان زنده و پوینده و امیدوار باقی بمانند. چنین است در باور و در افان‌های سهمگینی چون یورش اسکندر گجستک، خون‌ریزی مغولان، ویرانگری هلاکوت راج تیمور، زبان، ملیت، خوی و خصلت و آداب و رسوم خود را از دست نمی‌دهند. استیلای نظامی آنان را احریه استحالته فرهنگی خنثی نموده پس از چندی از درون خانه تیمورگوهرشادخاتون، شاه‌رخ میرا، بایسنغرمیرزا را چنان فرا می‌کشند که بیش از هر ایرانی به یاری فرهنگ این سرزمین مدد می‌رسانند.

پس از خاموش شدن آتش هر یورش و فتنه‌ای دربار و چندباره ویرانه‌ها را می‌سازند، جویبارها را لای‌روبی و رسوب‌زدایی می‌کنند، خوشه‌ها بردان می‌زنند و می‌رویانند و سیمای مرتع را به سبزه می‌آرایند و سرود بودن را سر می‌دهند.

از دل آداب و سنن پربزرگ و بار خود که در لوح سینه محفوظ است، بار دیگر باره درفش بنفش دانش و فرهنگ را بر می‌افرازند. آنجا که باید، شادی می‌کنند و آنجا که لازم بدانند چون پلنگان بیشه‌زاران می‌غرند و خاک بر چشم عدو می‌پاشند، تند و سریع چون تندرو آذرخش، غرنده و توفانی چون رعد، همصدا می‌شوند که بگویند: «همراه شو عزیز، تنها نمان بدرد، کین درد مشترک، هرگز جدا جدا درمان نمی‌شود، دشوار زندگی، هرگز برای ما، بی‌رزم مشترک آسان نمی‌شود...» و این چنین است که خصم زبون بارها و بارها در طول تاریخ این کهن سامان دریافته است که سامانه را بی‌سامان نپندارد و دانسته است:

هزار باده ناخورده در رگ تاک است گمان مبرکه به پایان رسید کار مغان

چه زیباست در میان چوپانان آنگاه که به دامسرای آنان پای می نهی تا بینی که آنان تاریخ سرزمینشان را به شیوه خود و با روشی کاملاً ابتکاری نوشته‌اند زیرا نام چنگیز و تیمور را بر سگان خود نهاده‌اند تا فراموش نکنند که آنان با این سرزمین چها کردند. اینک اما مفتخریم که سومین شماره از شمارگان «گاه‌شماری در فرهنگ تبری کلارستاقی» را به محضر شما عاشقان و همراهان فرهنگ مردمی تقدیم می‌کنیم.

گمان داشتیم با انتشار دو شماره بر این و جیزه نقطه پایان نهیم اما از آنجایی که پیران گفته‌اند: «سر سه گنم رسه sare se gannəm barsse [=گندم در نوبت سوم می‌رسد]» لازم آمد تا با انتشار شماره دیگر، ضعف‌ها بر طرف و دست کم خسران معنوی وارد آمده از سوی ناشر غیر حرفه‌ای بازپرسی و ببران شود. از این روی ضمن بازنگری در مطالب شمارگان پیشین فصولی هم بر آن افزون نمودیم تا بدین گونه متاع خویش نموده باشیم، با این امید که در نظرهای پاک‌اندیشان خوش و شیرین آیند. چند که:

از رهگذر خاک سرکوی شهابو هرنافه که در دست نسیم سحر افتاد

جسمتان به زرو جانتان بسامان و کامتان خندان باد

دومن توپا ابراهیمی

پیشگفتار

فرصت شمار صحت کاین دو راهه منزل چو بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

هنرمند این دیار، اهل نهج و راه، مانیتست یا بازیگر صحنه اصالت نسناس اومانیسیم نیست که بخواهد نوعی مافیای هسری به نازد و یا با تکیه بر پستی حریر و راحتی برد یمانی برای گرسنگان اشک تمساح بریزد تا باین وسیله مردمان به ظاهر ساده لوح اما حقیقت جوی در باطن را بفریبد و در پارتی‌های شبانه، با نواختن مزقون، پیروزی خود را جشن بگیرد.

هنرمند این دیار، از آن سوی بام نیز نمی‌افتد که بشمار تمامی شئون فضیلت انسانی فلسفه سقراط و نیچه فروبندد و به جرم غربی بودنشان، همچنان در با بلاق خود رایی اتراق کند و خود را بی‌نیاز از هر اندیشه مترقی و تمدن‌ساز بشمارد و از هر تغییر، زده‌اش بترقد و و او یلاووا اسفا سردهد.

هنرمند این دیار، دیگر مقلد صرف نه بنای عظیم ادب و فرهنگ پشین است و نه الگو بردار انحطاط‌های وارداتی بلکه با چراغی که از گذشته در دست دارد آنچنان زندگی امروز را رصد می‌کند و می‌آفریند تا آینده‌ای پرتلاوء را برای نسل‌های آتی رقم زند. هنرمند این دیار نه به اومانیسیم بل به ذات متعالی انسان در سایه فرهنگ خودی عنایت دارد و به موازات آن خود را مکلف می‌داند تا نابودی ناقل بیماری‌های فرهنگی نیاساید و از هر نوع تنگ نظری‌های کودکانه و لجاج آمیز اجتناب نماید تا در ایجاد فضای ایمن و مساعد از برای ظهور عقاید

شریف و آرای نجیب هر چه بیشتر تلاش کند. هنرمند امروز، پیروزی معنویت بر خشونت و هرزه‌درایی را می‌داند و تنها نظاره‌گر نمی‌ماند بل با تمام قوا در صحنه است. او می‌داند پیکار بزرگی از صف‌آرایی حقیقت جهانی برآز و بیداد در شرف تکوین است. او آگاه است در بلبشوی پرهیاهوی دنیای فعلی که از هراس دو جنگ جهانی، با ظاهری آرام اما نهادی مشوش که دارد مرتبه‌ها و اعتبارهای حقیقی انسان دستخوش زمین لرزه شده است و تنها راه رسیدن به آرامش، امکان دادن به خرد و داد و دهش، تعادل جسم و روح، استغنا و قناعت تساهل و مدارا و آزادگی است که همه اینها در نهان‌خانه ادب و فرهنگ فارسی با درخشش وجود دارد. بنابراین راه رسیدن به سرمزل غایی رستگاری داشتن روحی معتدل و احترام به اعتدال اخلاقی و اخلاق اعتدالی است. هنرمند امروز، بزرگترین اهریمن زندگی خود را می‌شناسد و آن عدم تشخیص زیبایی از زشتی است. و از اینکه مشام انسان امروز دیگر نتواند بوی گندناک مهاجم را از شمیم روح نواز اصالت فرهنگی تشخیص دهد. درک زیبایی و حضور آن در دماغم زندگی، اصلی‌ترین نیاز بشر است و از ناطق به عتاب مانده و متجدد و فرنگ رفته و بومی ساکن کپر ندارد. زیبایی و حسن سلامت پیمان قدیمی به ایرانی می‌بخشد که در سایه آن می‌تواند حصار آه‌نین دیو سپید زشتی را در هم سکند و بد خویش جنون منش افراسیابی را اگر نه هدایت که معدوم کند تا با شکستن شیشه تنگ و تار، پری دریایی زیبایی و ملاحه را رها سازد و این همان ودیعه‌ای است که از سرمزل ازل در سر نهاده شده است.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

هنرمند اصیل می‌داند زیبایی نتیجه تعادل و نظم و هنجار و حجاب است نه آشفتگی و می‌داند استوار ماندن و روحی معتدل داشتن منوط به آموختن از مردان سرگشته و فرنگ آفرین پیشین است تا فرائض اولیه انسانی فوت نشود و همگان بیاموزند که گردن‌کشی در برابر غرور و رزان نتیجه‌ای جز این ندارد که:

یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

به همان اندازه که به میراث کهن و والای سرزمین خود می‌بالد اما هیچگاه گرفتار ناسیونالیسم کور نمی‌شود که خود بزرگ‌بینی پیشه کند و گرفتار بیماری روحی گردد و از

تهذیب روح دور گردد و نتواند به اصل شریف انسانی بدون مرزبندی ظاهری تکریم کند و نیز می‌هراسد از زینت همدلی تهی نشود:

ای بسا هندو و ترک همزبان و ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

اما از همه اینها که بگذریم، فرهنگ‌های بزرگ از سازش و همدلی و خلاقیت هنرمندان و ادیبان و زیبایی آفرینان فرهنگ کوچک و خورد به اتحاد می‌رسد همچون رودی جاری خروشان که از به هم پیوستگی زلال نه‌ها و رودهای کوچک راه رسیدن به دریای حقیقت نهایی را در پس می‌گیرد.

اینجاست که اتفاق و تنگم به‌روزی را به همراه دارد:

حسنت به اتفاق ملاقات جهان گرفت آری با اتفاق جهان می‌توان گرفت

لذا یکی از آن فرهنگ‌های پُر خرد که همیشه منظر عنایت اهل خرد و اقوام مهر آفرین بوده، فرهنگ به هم پیوسته سرزمین چاروس با محوریت فرهنگ کلارستاق به اتفاق مخلصان گیلانی و حق‌محوران کجوری بوده و هست. این فرهنگ در عین وحدت از چنان کثرت دل‌انگیزی بهره‌ور است که شگفتی‌ساز است و هر امر شگفتی‌زاست. این فرهنگ به واسطه دارا بودن آداب، رسوم و بازی‌ها و سنت‌های زیبا و معنادار، شناخته‌شده‌ای فتوت‌محور و پهلوانی‌گشته است. تاریخ این مرز و بوم در نتیجه جنگ‌ها، یورش‌ها، مقاومت‌ها، حوادث، وقایع بی‌شمار و ایستادگی مردان بزرگ، عرصه تجربیات ارزنده و مملو از کیمیا عظیم با استخوان‌بندی فرهنگ جوانمردی بوده است که شناختن همه اعصار و ادوار و معانی بافتن نسبت به همه اجزای فرهنگی گذشته و حال آن اگر نگوییم در حد توان گروهی با خرد جمعی محال است، قطعاً بسیار مشکل خواهد بود. در بین آثار فرهنگی بی‌شمار همچون: فولکلور، ادب عامیانه و بازی‌های شبانه جوانان تا قصه‌ها، آسنی‌ها و ادب شبانی تا داستان‌های واقعی پهلوانان و سبیر مردان آن، کشتی محلی این سامان خود حدیثی دیگر است که وقتی مهربانانه نقل می‌شود، احساسات هر سنگدلی را بر می‌انگیزد، حس غرور آفرین اتحاد این دیار را بیدار می‌کند و چه بسا به جای بیکاری، بیماری و افتادن در چاه و بل بیچارگی، جوانانشان را به عرصه کشتی و

اسب سواری بکشاند و در پرده‌ای دیگر که همه مغلوب شیطان دیجیتالی شده‌اند، به خود آورد و هویت کمرنگ در آستانه از دست شدن را احیا کند و بار دیگر نام پهلوانانی جوانمرد و فنیان یاور افتادگان را به فهرست دلیر مردان و پهلوانانی به راستی ستبر بازو اما متواضع بیفزاید و فصل رنگین دیگری را زینت بخش کتاب فرهنگ بومی این سامان نماید.

این آرزو چندان دور از دسترس نیست. کافی است در شتاب سرسام آور زندگی پریاهوی امروز، کمی توقف کنیم و به پشت سر نگاهی بیندازیم و از خود پرسیم که‌ایم؟ کجا هستیم؟ از کجا آمده‌ایم و آمدنمان بهر چه بود؟ و اگر خود دوست‌دار فرهنگ بومیان هستیم اما اهل نوشتن و افزودن آن به تاریخ شکوهمند سرزمینمان نیستیم دست کم آستین بالا بزنیم و کسانی که در این مسیر سالها با پای برهنه رفته‌اند و شناسای مسیر هستند، مورد لطف و عنایت قرار دهیم و شاکر زحمتهای بی‌ریغ و بزرگشان باشیم چه رسد به اینکه هر سال تنها یک اراده استوار و نستوه بخواهد این نایده‌ها را در تاریخ ثبت کند. پس هرچقدر کار گسترده‌تر باشد توان بیشتری می‌طلبد و به همان نسبت میزان تقدیرمان نیز باید چند برابر شود.

من خود به عنوان کوچکترین ورت ایر فرهنگ و متعلق به این دیار در شگفتم که این مرد با وجود هجمه‌های بسیار، به جای تقدیر و تادیب از چکرین شکرگذاری و یا دریافت کمترین دستمزد مادی با وجود هزینه‌های فراوان و کمرشکن مادی و معنوی هر ساله باز چگونه خود را به ادامه این کار خرسند می‌سازد؟! برآستی اگر عشی بی‌زنگی بی‌غل و غش روستایی و فرهنگ زلال آن نباشد پس چه چیز دیگری هست که برای این سرمد هنر پرور هنر دوست انگیزه می‌سازد؟

به همین خاطر حقیر نگارنده به عنوان کوچکترین عضو این فرهنگ بر خود عرض می‌دانم از عمق جان سپاسگذار عاشق‌ترین فرهنگ دوست و فرهنگ نگار کار، ستاق، مومن توپا ابراهیمی باشم زیرا به طور صریح می‌دانم اگر بخواهی اهمیت وجود هوا (اکسیژن) را به دیگران گوشزد کنی کسی به این گفته‌ها اعتنایی نمی‌کند.

برای نشان دادن حیاتی‌ترین عنصر حیات یعنی هوا، بهتر است زمانی عده‌ای را در فضایی بسته نگاه داری و هوا را از آنها دریغ کنی آن وقت است که آن عده با کمال خونسردی حاضرند تمامی دار و ندار خود را ببخشند تا کمی هوا برای تنفس دریافت کنند. مسئله فرهنگ

نیز چنین است. هزار بار بگویی کسی عنایتی نمی‌کند. بهتر است از آن سمت وارد شوی و زندگی بدون فرهنگ را برای آنها تصویر کنی، به طرفت العینی می‌بینی که از همه چیزشان می‌گذرند تا فرهنگشان را دریابند. حال که چنین دلسوخته و عاشق و خدمت‌گذاری را خداوند در اختیارمان قرار داد آن هم بدون کوچکترین انتظار، بار مالی یا معنوی چطور از او با تمام وجود تقدیر نمی‌کنیم و برادرانه بخشی از رنج کوله بار او را نمی‌کاهیم تا در سال‌های آتی نیز توان و انگیزه‌ای در او بماند؟ سوگند به خداوند که اگر مومن تو یا ابراهیمی بخواهد خدای ناکرده روزی انگیزه‌اش را از کف بدهد، دیگر در این نسل و نسل‌های بعدی قطعاً کسی پیدا نمی‌شود که ال‌اُزیر و بم فرهنگ‌های شفاهی و آداب و رسوم مناطق روستائی و ادب چوپانی و کوه‌ها و غارها و چشمه‌ها و آثار باستانی و جغرافیای صعب‌العبورمان را بهتر و زیباتر از او بشناسد، ثانیاً امروز ناگفته نماند که بیازش برآورده نشود، قدم از قدم بر نمی‌دارد و ثالثاً کسی نیست که به اندازه ایشان دغدغه و حار خوار روحی و ذهنی نسبت به فرهنگ و ادبیاتمان داشته باشد. بنابراین بیاید تا به حکم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» شکر الخالق، سپاس‌گذار این مرد نستوه و محقق و پژوهشگر برجسته باشیم چرا که آن‌کس که از قدرت دانی منوط است به تشویق فزاینده قدرت و اراده انسان. امید که با قلم و زبان ان‌کس بتواند ان‌کس شناسانده بخش کوچکی از دشت‌های عظیم فرهنگ منطقه‌مان و نیز در جایگاه همیشه خادم مردم نازنین این دیار باشم.

حاکم پای مردم کلارستاق و حومه

بیج سام دلیری